

بررسی و نقد دیدگاه‌های معرفتی و ادراکی در تبیین چگونگی فهم عبارت‌های زبانی

ابوالفضل صبرآمیز*
محمدعلی اژه‌ای**

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۱/۱۹

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۱

چکیده

درباره فهم زبانی و ویژگی‌های آن دو نظریه غالب وجود دارد: دیدگاه معرفتی و دیدگاه ادراکی. دیدگاه معرفتی معتقد است مراد از فهمیدن یک اظهار، شناخت معنای آن اظهار است. اما دیدگاه ادراکی فهمیدن یک قطعه از زبان را از جنس ادراک حسی و شبیه دیدن یک شیء می‌داند. در این مقاله نشان خواهیم داد فهم زبان نوعی شناخت نیست. برای مثال فهمیدن یک قطعه از زبان برخلاف شناخت می‌تواند با بخت یا شانس همراه باشد. همچنین نشان خواهیم داد که شباهت‌هایی که میان فهمیدن یک عبارت زبانی و دیدن یک شیء وجود دارد، به نفع دیدگاه ادراکی است و با اهمیت‌تر از آن است که در این نزاع نادیده گرفته شود. مثلاً فهمیدن مانند دیدن، حالت غیر ارادی و خودکار است. همچنین به لحاظ پدیداری، ما یک عبارات زبانی را به صورت محتواوار و تفسیر شده می‌فهمیم، همانگونه که اشیاء را به صورت محتواوار می‌بینیم. یک مزیت رویکرد شناختی توانایی تبیین نقش شناختی و استنتاجی دانش زبانی و دانش عمومی ما از جهان در فهم الان‌مان از یک عبارت زبانی است. در انتهای مقاله نشان خواهیم داد که دانش زبانی ما می‌تواند نقشی روانشناختی و نه شناختی در فهم زبانی ما داشته باشد و همچنین استدلال خواهیم کرد که دانش عمومی ما از جهان، می‌تواند بخشی از استعداد فهمی ما در فهم یک عبارت زبانی باشد و در نتیجه نیازی به فرآیندهای شناختی و استنتاجی برای رسیدن به فهم زبان نیست.

کلید واژه‌ها: فهم زبانی؛ رویکرد ادراکی؛ رویکرد شناختی؛ شناخت؛ دیدن.

* دانشجوی دکتری فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، آدرس الکترونیک:
sabramiz@gmail.com

** استاد گروه فلسفه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، آدرس الکترونیک:
ejeima4@gmail.com

مقدمه

فهمیدن یک کلمه، یا عبارت و یا یک جمله زبانی به چه معناست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ در این مقاله در جستجوی پاسخ به این پرسش هستیم. در نگاه اول چنین مسأله‌ای مشکل‌ساز به نظر نمی‌رسد. ما هنگام مواجهه با عبارات زبانی، فوراً^۱ آن عبارات را می‌فهمیم و منظورمان از فهمیدن نیز آن است که می‌دانیم معنای عبارتی که با آن روبرو شده‌ایم چیست. اگر بخواهیم به طور دقیق‌تر این نگاه را صورتبندی کنیم پاسخ به این پرسش که فهم زبانی^۲ چیست به طور ساده این است که فهم زبانی شناخت^۳ معنای یک عبارت زبانی است:

فردی عبارت p را می‌فهمد یعنی آن فرد می‌داند عبارت p در زمان t، به معنای m است.

می‌توان دلایلی برای درستی این نگاه و همچنین مزیت‌های این دیدگاه به دست داد. با این وجود در مقابل این دیدگاه غالب، دیدگاه دیگری وجود دارد که فهم زبانی را شناخت معنای یک عبارت نمی‌داند، بلکه فهم زبانی را از جنس ادراک حسی^۴ و یا چیزی شبیه به آن به حساب می‌آورد. این نگاه که رویکرد متاخرتری نسبت به رویکرد قبلی است، یک مرزبندی قاطع با دیدگاه قبلی ایجاد می‌کند. در این نگاه برخلاف نگاه قبلی، فهم زبانی نوعی شناخت نیست بلکه این دیدگاه متاخر معتقد است فرد به محض مواجهه با عبارات زبانی آنها را محتوادر و تفسیر شده می‌بیند و می‌شنود. به عبارت دیگر همانگونه که فرد به محض دیدن یک شیء، آن شیء را درک می‌کند، به محض مواجهه با یک عبارت زبانی آن عبارت را درک می‌کند.

دیدگاه اول به دیدگاه معرفتی^۵ و دیدگاه دوم به دیدگاه ادراکی^۶ معروف است.^۷ بنابراین دو نظریه مهم درباره فهم زبانی، نظریاتی درباره معرفت‌شناسی زبان هستند. هر دو این نظریات تبیین‌هایی برای اینکه ما چگونه به فهم یک قطعه از زبان^۸ می‌رسیم و همچنین فهم زبانی چه ویژگی‌هایی دارد، ارائه می‌کنند.

به لحاظ تاریخی، دیدگاه معرفتی دیدگاه غالب در فهم زبانی بوده است. تاکید بر دانش ضمنی

1. immediately
2. linguistic understanding
3. Knowledge

لازم به ذکر است منظور از شناخت در اینجا، شناخت گزاره‌ای است.

4. perception
5. epistemic view
6. perceptual view
7. Pettit, 2010: 1-2.
8. A bit of language

زبانی در نیمه دوم قرن بیستم، گسترش نظریات معناشناسانه‌ای که به نظریات شرایط صدق^۱ معروفند و همچنین ترکیبی دانستن زبان، از جمله عواملی‌اند که تقویت دیدگاه معرفتی را در پی داشتند. ^۲ در اواخر قرن بیستم، به خصوص با مقاله پتیت^۳ و همچنین برخی فیلسوفان دیگر به نوعی شناخت دانستن فهم زبانی ایراداتی وارد شد. ما در این مقاله برخی از ایرادهای وارد بر دیدگاه شناختی را معرفی خواهیم کرد. در نقطه مقابل دیدگاه معرفتی، دیدگاه ایجابی دیگر به نام دیدگاه ادراکی معرفی شد. مک داول^۴ از جمله فیلسوفانی است که با بررسی نسبت رابطه میان صوت و معنای زبانی راه را برای معرفی دیدگاه ادراکی باز کرد. همانطور که در ادامه نشان خواهیم داد، نکته اصلی دیدگاه ادراکی بر محتوادر شنیدن اصوات زبانی استوار است.

به طور خلاصه در این مقاله ضمن معرفی کوتاه دیدگاه معرفتی، مثال‌ها و استدلال‌های سلبی مطرح شده علیه این دیدگاه را طرح خواهیم کرد و نشان می‌دهیم، طرفداران دیدگاه ادراکی چگونه این ادعا که فهم زبانی نوعی شناخت است را به چالش می‌کشند. در قسمت دوم مقاله تمرکز اصلی بر روی وجه ایجابی دیدگاه ادراکی است. در این قسمت مدعای اصلی دیدگاه ادراکی یعنی این اعتقاد که فهم زبانی نوعی ادراک است را بررسی می‌کنیم. همچنین به این نکته می‌پردازیم که این دیدگاه چگونه شهودهای ما درباره دخالت دانش زبانی و عمومی‌مان در فهم زبانی اکنون‌مان را ارضا می‌کند. و در نهایت سعی می‌کنیم با استفاده از تجربه هرروزه‌مان از زبان و شهودهای زبانی نشان بدهیم نقدهایی جدی به وجه ایجابی دیدگاه ادراکی وارد است. این دیدگاه بدون پاسخ به این نقدها، نمی‌تواند توضیح موفقی از چگونگی فهم یک عبارت زبانی به‌دست بدهد.

۱- چیستی فهم زبانی

هنگامی که کاربر زبان با یک عبارت زبانی روبرو می‌شود، فوراً آن عبارت را می‌فهمد. مردم معمولاً می‌توانند به راحتی با یکدیگر گفتگو کنند و یا عبارات زبانی یک مجله را بخوانند، بدون اینکه لازم باشد به طور آگاهانه بدانند این توانایی‌شان چگونه عمل می‌کند. به طور معمول هنگام فهم یک عبارت زبانی به طور آگاهانه تصمیم نمی‌گیریم که یک عبارت را

-
1. Truth condition
 2. See: Barber, 2013.
 3. Petitt, 2002.
 4. McDowell, 1998.

چگونه بفهمیم و یا چه نوع معنایی برای عبارتی که شنیده‌ایم بهترین معناست و در نتیجه آن را انتخاب کنیم. هرچند گاهی اتفاق می‌افتد که گویا داریم درباره عبارتی که شنیده‌ایم فکر می‌کنیم، اما اکثر مواقع در زندگی روزمره، کاربر معمولی زبان، به صورت خودکار و اتوماتیک عبارات زبانی را می‌فهمد. بنابراین یکی از مهمترین توصیفات از پدیده فهم زبانی این است که هنگام مواجهه با یک عبارت زبانی، آن عبارت را فوراً و به محض مواجهه با آن می‌فهمیم. اولین چیزی که باید در اینجا روشن کنیم این است که منظورمان از فهم زبانی چیست. لانگ‌ورث تقسیم‌بندی‌ای را برای بیان تمایز میان انواع مختلف فهم زبانی ترسیم می‌کند. با این تفاوت که او میان الف: فهمیدن نوعی^۱ جملات و ب: فهمیدن آنچه گفته شده است، تفاوت قائل می‌شود. هر یک از دو گروه فوق نیز می‌توانند به سه شکل مختلف وجود داشته باشند:

۱- فهمیدن معنا به عنوان یک توانایی که تمرکز آن بر ظرفیت یا استعداد فهمیدن در هر دو گروه الف و ب است.^۲

۲- فهمیدن معنا به عنوان یک دستاورد که وارد شدن به یک حالت فهمی یا فهمیدن در هر دو گروه الف و ب است.^۳

۳- حالت فهمی^۴ که خروجی دستاورد فهمی در هر دو گروه الف و ب است.^۵

به طور خلاصه برای اینکه به فهم یک عبارت برسیم باید استعداد یا توانایی فهمیدن آن عبارت را داشته باشیم، سپس در موقعیت مناسب فهمیدن یک عبارت قرار داشته باشیم. مثلاً برای اینکه به فهم گفته‌های مخاطب‌مان در یک مهمانی برسیم، باید بتوانیم صدایش را واضح بشنویم، تمرکز لازم را داشته باشیم و... و در نهایت هنگامی که دو حالت قبلی رخ داد ما به فهم یک عبارت می‌رسیم.

ذکر چند نکته برای فهم بهتر این تقسیم‌بندی لازم است. اول اینکه استعداد یا توانایی فهمیدن یک حالت ناآگاه است، در صورتی که دستیابی به فهم و حالت فهمی، حالت‌هایی آگاهانه هستند. ما باید به طور کلی از حالتی که به فهم یک عبارت می‌رسیم آگاه باشیم. مثلاً در جایگاه دستیابی به فهم، از اینکه در حال خواندن مطلبی هستیم، آگاهییم. همچنین در

1. typical

2. Ability-understanding of meaning

3. Achievement-understanding of meaning

4. State-understanding of meaning

5. Longworth, 2009: 3-4.

نهایت زمانی که به فهم مطلبی می‌رسیم یعنی حالت فهمی، از فهم خودمان نیز آگاهی داریم. نکته دوم این است که منظور از فهم در این مقاله، حالت فهمی یا حالت نهایی به فهم رسیدن یک عبارت است. در واقع منظورمان از فهم، نه توانایی فهمیدن و نه دستیابی به فهم است بلکه زمانی است که به فهم یک عبارت می‌رسیم. و نکته آخر اینکه اگر فردی استعداد فهمی داشته باشد و هم چنین در وضعیت مناسب فهمیدن نیز باشد، باز ممکن است به فهم درست دست نیابد. به عبارت دیگر لازم نیست حتماً به فهم درست دست یابیم، این نکته را در بخش آخر مقاله توضیح خواهیم داد.

پرسی که در اینجا باید به آن پاسخ بدهیم این است که چگونه به فهم یک قطعه از زبان می‌رسیم. همانطور که گفتیم در اینجا دو رویکرد اصلی برای تبیین اینکه چگونه به حالت فهمی می‌رسیم وجود دارد، رویکرد معرفتی و رویکرد ادراکی، در ادامه این دو رویکرد را بررسی می‌کنیم.

۲- رویکرد معرفتی

دیدگاه معرفتی توضیح ساده و معقولی برای این پرسش که چگونه به فهم یک عبارت زبانی می‌رسیم، به دست می‌دهد. شناخت ما از نحو^۱ و معناشناسی^۲ زبان مادری، به علاوه شناخت پس زمینه‌ای که از جهان داریم، باعث می‌شوند به فهم یک عبارت از زبان برسیم. در واقع ما به کمک دانش‌مان از زبان و جهان به استنتاج^۳ آنچه خوانده یا شنیده‌ایم می‌پردازیم و از این طریق به فهم آنچه خوانده یا شنیده‌ایم، دست می‌یابیم.

برای مثال استنلی از ما می‌خواهد مثال زیر را در نظر بگیریم:

۱- پلیس دزد را دستگیر کرد. او ماسک زده بود.

ما برای فهم این جمله باید بدانیم که معمولاً در چنین مواقعی «او» به دزد و نه پلیس باز می‌گردد. برای چنین استنتاجی به شناختی از نحو و معنای زبان‌مان و همچنین شناخت پس زمینه‌ای از جهانی که در آن زندگی می‌کنیم احتیاج داریم. استنلی معتقد است برای فهمیدن هر جمله یا عبارتی از زبان که می‌شنویم در چنین موقعیتی قرار داریم. به عبارت دیگر تمام

1. syntactic
2. semantic
3. inference

جملات ما گفته‌هایی وابسته به بافت^۱ هستند و فهم‌مان از طریق استنتاج محتوای معنایی این جملات به دست می‌آید.^۲

بنابراین به طور خلاصه S می‌فهمد که p، بدین معناست که: s می‌داند که p چه معنایی را می‌دهد/ و یا p به چه معناست. دیدگاه معرفتی از حمایت برخی از شهودهای ما از فهم زبانی نیز برخوردار است. از جمله اینکه فردی که جمله را می‌شنود و آن را می‌فهمد، به طور شهودی اذعان دارد که معنای جمله را می‌داند. در واقع دیدگاه معرفتی توسط این شهود قدرتمند حمایت می‌شود که فردی که اظهاری «مثل علی دیروز به سر کار نیامد» را می‌فهمد، معتقد است معنای این اظهار را می‌داند.

لانگ‌ورث معتقد است دیدگاه معرفتی چند مزیت عمده دارد از جمله:

یک مزیت دیدگاه معرفتی این خواهد بود که ضمانت می‌کند که ما محتوای یک عبارت را به درستی می‌فهمیم. به عبارت دیگر برای داشتن فهم طبق دیدگاه معرفتی ما باید وارد محتوای یک عبارت زبانی بشویم. ما باید به طور مناسبی به محتوای آن عبارت وصل شده باشیم^۳ و علاوه بر این به دلیل واقع‌محور (فکتیو) بودن شناخت، آن محتوای عبارتی که می‌فهمیم همان معنایی را دارد که محتوای آن عبارت دارد. به عبارت دیگر فهم ما از محتوای یک عبارت زبانی با محتوای واقعی یک عبارت مطابق است. چرا که بر طبق ویژگی واقع‌محور بودن دیدگاه معرفتی، غیر ممکن است بدانیم معنای یک عبارت زبانی p است بدون اینکه معنای آن عبارت P باشد.^۴

بنابراین فهم یک اظهار یا عبارت زبانی یعنی داشتن حالت فهمی، ما را در موقعیت شناخت یک عبارت قرار می‌دهد. فهمیدن یک قطعه از زبان یعنی ما در موقعیت دانستن معنای آن قرار داریم و این دانستن بر پایه باور صادق موجه قرار دارد. بنابراین دیدگاه معرفتی می‌تواند هم از این دیدگاه که قوای شناختی ما بر پایه استنتاج از دانش زبانی می‌توانند سبب فهم یک عبارت زبانی شوند، حمایت شود و هم از تاییدات تجربی که بر نقش دانش پیرامون‌مان بر فهم

1. context-dependent

2. Stanley, 2005: 131-2.

۳. اگر به دیدگاه معرفتی قائل نباشیم، فهمیدن بدون وارد شدن به محتوای یک اظهار ممکن است. مثلاً فردی را در نظر بگیرید که در یک مهمانی شلوغ و پر از همه‌همه فکر می‌کند گفتگوی دو نفر را فهمیده است. در صورتیکه آنچه که وی فکر می‌کند می‌فهمد همان محتوای اظهار شده توسط آن دو نفر نیست و آن فرد دچار خطای فهمیدن شده است.

4. Longworth, 2008: 52-54.

زبانی مان تاکید دارند، حمایت کسب کند. به نظر می‌رسد مزیت اصلی دیدگاه معرفتی به دلیل بها دادن به مفهوم «شناخت» در این دیدگاه است. شناخت p یعنی باور صادق موجهی درباره p داریم که دچار مشکل گتیه^۱ نیز نیست. شرط باور داشتن، این تضمین را می‌دهد که به محتوای p وارد شده‌ایم. شرط توجیه و دچار مشکل گتیه نبودن این تضمین را می‌دهد ما یک رابطه ایمن و مناسب با p داریم و شرط صدق، واقع محور بودن شناخت p را تضمین می‌کند.

۳- رویکرد ادراکی

در مقابل دیدگاه معرفتی دیدگاه ادراکی قرار دارد که رویکرد کاملاً متفاوتی درباره فهم زبانی به دست می‌دهد. رویکرد غالب درباره فهم زبانی رویکرد معرفتی است و از همین رو بخشی از انرژی فیلسوفان طرفدار رویکرد ادراکی صرف نشان دادن نادرستی رویکرد معرفتی می‌شود. همانطور که در مقدمه مقاله گفتیم اختلاف اصلی رویکرد معرفتی و ادراکی اختلافی معرفت‌شناسانه است. رویکرد معرفتی معتقد است فهم زبانی نوعی شناخت است و رویکرد ادراکی معتقد است فهم زبانی نوعی ادراک و یا شبه ادراک است. بنابراین هدف اصلی منتقدان رویکرد معرفتی این است که نشان بدهند که فهم زبانی نوعی شناخت نیست و در نتیجه رویکرد معرفتی رویکرد نادرستی است. ما در اینجا ابتدا وجه سلبی رویکرد ادراکی که سعی در نشان دادن نوعی شناخت نبودن فهم زبانی دارد را بررسی می‌کنیم و سپس وجه ایجابی این رویکرد که به معرفی فهم زبانی همچون ادراک حسی می‌پردازد، می‌پردازیم.

۱-۳- وجه سلبی رویکرد ادراکی: فهم زبانی نوعی شناخت نیست

پتیت^۲ با سه مثال نشان می‌دهد که شهود فهم را نوعی شناخت نمی‌داند. در بهترین مثالش او می‌گوید فرض کنید شما از یک فرد سالخورده آلمانی معنای کلمه Krankenschwester را می‌پرسید و او به شما می‌گوید معنای این کلمه «پرستار» است. آن فرد سالخورده تنها کلمه‌ای که از زبان شما می‌داند همین کلمه «پرستار» است و شما هر کلمه آلمانی دیگری

۱. گتیه با مثال‌هایی نشان می‌دهد ممکن است هر سه شرط شناخت یعنی باور، صدق و توجیه برقرار باشد، و با این وجود فرد به شناخت نرسد. در اینجا ذکر این نکته لازم است که تبیین معرفت‌شناختی از فهم زبانی، لازم نیست نحوه چگونگی فرار از مساله گتیه را توضیح دهد. در اینجا فرض می‌شود فهم زبانی یک نوع شناخت است، و متناسب با انتظاری که از مفهوم شناخت داریم قاعدتاً دچار مشکل گتیه نیز نیست.

2. Pettit, 2002: 519-521.

که می‌پرسیدید بازهم، او همین کلمه را در پاسخ به سوال شما می‌گفت. شما چیزی از این وضعیت نمی‌دانید و فکر می‌کنید، معنای کلمه مورد نظرتان، پرستار است. اما در اینجا اتفاق جالبی رخ می‌دهد و تصادفاً معنای Krankenschwester پرستار زن است.

حال شما این کلمه و عباراتی که حاوی این کلمه هستند را می‌فهمید در صورتی که به آن شناخت ندارد. به عبارت دیگر اگر از شهود بپرسند که آیا شما می‌دانید معنای کلمه Krankenschwester، پرستار می‌شود، پاسخ خیر است. شناخت با تصادف و بخت قابل جمع نیست. اما شما جملات آلمانی‌ای که حاوی Krankenschwester را می‌فهمید و می‌توان فهم را به شما اسناد داد. پس اینجا فهم یک عبارت زبانی، به معنای شناخت معنای آن عبارت نیست.

دو مثال دیگر پتیت به طور خلاصه بدین شرح است: در مثال دوم، پتیت نشان می‌دهد که شما می‌توانید فهمی از یک عبارت داشته باشید، حتی زمانی که باورتان تضمین شده نیست که آن عبارت معنی‌ای را می‌دهد که شما الان می‌فهمید. او در مثال سوم نشان می‌دهد شما می‌توانید فهمی از عبارت یا کلمه داشته باشید، حتی اگر باور نداشته باشید که معنای کلمه‌ای که می‌شنوید، همانی است که می‌فهمید.^۱

لانگ‌ورث^۲ نیز مثال‌هایی طرح می‌کند که در نهایت این مثال‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که استنتاج از دانش زبانی‌مان لزوماً به شناخت معنای یک عبارت منتج نمی‌شود. مثلاً

۱. پتیت از ما می‌خواهد فردی را که توسط یک عصب‌شناس بدجنس ۲۵ درصد دایره لغاتش عوض شده است را در نظر بگیریم؛ مثلاً لغت «ماشین» که جزو آن ۲۵ درصد است ارجاع دارد به پرند و لی لغت «آب» که جزو آن هفتاد و پنج درصد است به درستی به آب ارجاع دارد.

در مثال دوم، پتیت (8-537: 2002) معتقد است که این فرد معنای کلمه آب را می‌فهمد و جملاتی که کلمه آب در آن به کار رفته است را درست می‌فهمد، هرچند باورش تضمین شده نیست. به عبارت دیگر فرد هیچ تضمینی ندارد که باوری که درباره کلمه آب دارد درست است یا غلط، هرچند وی عباراتی که کلمه آب در آن به کار رفته است را می‌فهمد. این درحالیست که ضمانت معرفتی جزئی ضروری از شناخت است. بنابراین در این مثال نیز نشان داده می‌شود می‌توان چیزی را فهمید بدون آنکه نیازی به شناخت معنای آن داشته باشیم.

در مثال سوم، پتیت می‌گوید فرض کنید که همان عصب‌شناس بدجنس به دروغ به فرد بگوید که هفتاد و پنج درصد دایره لغاتش را تغییر داده است. حال اگر خود فرد به صورت معقول و اشتباه فکر کند که ۷۵ درصد لغاتش عوض شده‌اند، آنگاه باز معنای کلمه آب را می‌فهمد، هرچند دیگر خودش باور ندارد که معنای آب همان چیزی است که قبلاً می‌دانسته. در این مثال نشان داده می‌شود که باور نیز، جزو ضروری فهم نیست و می‌توان چیزی را فهمید بدون آنکه به آن باور داشت.

2. Longworth, 2008: 55.

جملات زیر را در نظر بگیرید:

- هیچ غذایی آنقدر بدمزه نیست که خورده شود.

به طور طبیعی افراد هنگامی که به طور معمولی این جمله را می‌شنوند آن را اینگونه می‌فهمند که مزه هیچ غذایی دلیلی برای نخوردن آن نیست و یا به طور دقیق‌تر هیچ غذایی آنقدر بدمزه نیست که نتوان آنرا خورد.

حالا جمله زیر در نظر بگیرید:

- هیچ غذایی آنقدر بدمزه نیست که دور ریخته شود.^۱

این جمله اینگونه فهمیده می‌شود که هیچ غذایی آنقدر بدمزه نیست که آن را دور بیاندازیم. جمله اول همان ساختار گرامری جمله دوم را دارد، ولی ما آن را برخلاف ساختار گرامری‌اش دقیقاً به معنایی می‌فهمیم که متضاد معنایی است که از ساختار معنایی و گرامری جمله برداشت می‌شود. چرا که مطابق با ساختار گرامری همانگونه که در جمله دوم نیز دیده می‌شود، معنای این جمله آن است که تنها غذاهایی که خیلی بد مزه باشند را می‌شود خورد. ولی هیچ غذایی این میزان از بدمزه‌گی را برآورده نمی‌کند، در نتیجه هیچ غذایی را نمی‌توان خورد.

برای مقایسه با مثال فوق، این جمله را در نظر بگیرید «هیچ غذایی آنقدر خوشمزه نیست که خورده شود». این جمله هم از نظر گرامری و هم از نظر فهمی، اینگونه برداشت می‌شود که هیچ غذایی به قدر کافی خوشمزه نیست که خورده شود. می‌توان فرض کرد این جمله را یک انسان بسیار افسرده گفته است. به همین سیاق جمله «هیچ غذایی آنقدر بدمزه نیست که خورده شود» نیز اینگونه باید برداشت بشود که هیچ غذایی به قدر کافی بدمزه نیست که خورده شود.

اگر فردی بخواهد جمله را اینگونه بفهمد به آن معنایی که می‌فهمد یا برداشت کرده است، باور نخواهد داشت. به عبارت دیگر، ممکن است ما هنگام مواجهه با برخی جملات به معنایی که از آنها برداشت می‌کنیم باور نداشته باشیم اما این جملات را می‌فهمیم و نیازی به باور داشتن به معنایشان نداریم. ما نمی‌خواهیم معنایی را که برداشت کرده‌ایم باور کنیم. در واقع از نظر گرامری و معناشناسی معنایی که از جمله اول باید برداشت شود این است که «مهم نیست چقدر غذا بدمزه است، آن را نمی‌توان خورد» ولی مخاطب دقیقاً معنای متضاد آن را

۱. مثال‌های لانگ‌ورث بدین شرح است:

- No eye injury is too trivial to ignore.
- No bomb is too small to ban

می‌فهمد. و این امر نشان می‌دهد که استنتاج‌های ما از دانش زبانی‌مان، در باور به معنای یک عبارت زبانی آنگونه که مد نظر دیدگاه معرفتی است، نمی‌باشد. چنین جملاتی را جملات بمب زیر آبی^۱ می‌نامند و بسیار مورد توجه روانشناسان زبان قرار دارند.^۲ این نوع جملات نشان می‌دهند که فرایندهای استنتاجی از دانش زبانی و نحوی ما نیز آنگونه که در دیدگاه معرفتی فرض می‌شود، عمل نمی‌کند. در نقد دیگری که فهم زبانی را نوعی شناخت معنا نمی‌داند، باربر به نقل از پیکاک^۳ می‌گوید ما می‌توانیم معنا را بدانیم بدون آنکه بفهمیم. برای مثال جمله زیر را در نظر بگیریم «Производство тракторов увеличилось» معنای این جمله روسی این است که «ساخت تراکتور افزایش یافته است». فردی که زبان روسی نمی‌داند این جمله را از روی نوشته‌ای که اینجا می‌خواند نمی‌فهمد، ولی به دلیل گفته ما و با فرض اینکه دلیل موجهی برای اعتماد به ما دارد می‌داند معنای این جمله می‌شود «ساخت تراکتور افزایش یافته است». حال طبق مثال پیکاک می‌توان معنای یک عبارت را دانست ولی خود آن عبارت را نفهمید. در واقع دانستن معنای یک عبارت در این مثال و مثال‌های مشابه، فهمیدن آن عبارت به زبان دیگر است.^۴

۲-۳- وجه ایجابی رویکرد ادراکی

میلیکان می‌گوید فهم زبانی به طور ساده شکل دیگری از ادراک حسی جهان است.^۵ از منظر دیدگاه ادراکی، فهمیدن یک قطعه از زبان، یعنی دسترسی مستقیم به محتوای آن قطعه. در واقع دیدگاه ادراکی، تئوری ادراک مستقیم چیزها را به شنیدن اصوات زبانی گسترش می‌دهد. هانتز نیز معتقد است که فهمیدن همانند تجربه ادراکی حالت هوشیارانه آگاهی^۶ است. بدین معنا همانند دیدن که به صورت مستقیم و هوشیارانه از آبی بودن رنگ شیئی‌ای که می‌بینیم

1. Depth charge sentences

2. Sanford and Sturt, 2002: 384.

3. Peacocke, C. 'Truth Definitions and Actual Languages.' Truth and Meaning: Essays in Semantics. Ed. G. Evans and J. McDowell. Oxford: Clarendon Press, 1976. 162-88.

4. Barber, 2013: 966-7.

5. Millikan, 2004: 113.

6. Pettit, 2010: 2.

7. Conscious states of awareness

آگاهی، همانگونه نیز از فهم متنی که می‌خوانیم یا می‌بینیم، آگاهی^۱.
 مهمترین ویژگی دیدگاه ادراکی که معرف این دیدگاه نیز می‌باشد این نکته است که ما
 اصوات زبانی را به صورت خام نمی‌بینیم و نمی‌شنویم، بلکه اصوات زبانی را به صورت
 محتوا دار می‌بینیم و می‌شنویم. به عبارت دیگر ما صوت و نشانه‌های زبانی را به همراه
 محتوای آن‌ها می‌شنویم و می‌بینیم. پتیت می‌گوید زمانی که فرد اظهاری را می‌شنود، آنگونه
 نیست که تنها اصواتی را بشنود و سپس از طریق استنتاج، معنای این اصوات را بداند، بلکه
 تجربه شنیداری نشان می‌دهد زمانی که اظهاری را می‌شنویم آن را به صورت محتوا دار و
 تفسیر شده می‌شنویم.^۲

برای تقریب به ذهن، پتیت مثال معروف اردک - خرگوش^۳ را یادآوری می‌کند که ما تصویر را
 در هر لحظه مشخص یا اردک و یا خرگوش می‌بینیم و در واقع تصویر را به صورت محتوا دار
 می‌بینیم. از نظر پتیت شنیدن صوت زبان نیز همانند دیدن تصویر محتوا دار است.^۴ به طور
 خلاصه دیدگاه ادراکی یک دیدگاه غیراستنتاجی درباره (فهم زبان) است که معتقد است به
 هنگام مواجهه با نشانه‌های زبانی آنها را محتوا دار می‌فهمیم. نزدیکترین تجربه به حالت
 ادراک فهم، حالت ادراکی دیدن است. و همانطور که دیدن و ادراک حسی نوعی شناخت
 نیست، مدافعان دیدگاه ادراکی معتقدند فهم نیز نوعی شناخت نیست.

پتیت سعی می‌کند از داده‌های تجربی به نفع دیدگاه ادراکی استفاده کند. وی دو نوع نارسایی
 را معرفی می‌کند: یکی تحت عنوان ناشنوایی کلمه‌ای^۵ و دیگری به نام ناشنوایی معنایی^۶.
 ناشنوایی کلمه‌ای، فرمی از آفازیا^۷ به عنوان یک نارسایی عصبی در توانایی‌های زبانی است.
 فرد مبتلا به این نارسایی می‌تواند صداهای محیط را بشنود ولی نمی‌تواند اصوات زبانی را از
 میان آنها تشخیص دهد. فرد آسیب دیده همچنین نمی‌تواند آنچه را که شنیده است، تکرار
 کند. این دسته از بیماران، توانایی صحبت کردن، خواندن و نوشتن را دارند و تنها در

1. Hunter, 1998: 559-560 & 577.

2. Pettit, 2001: 41.



3.

4. Pettit, 2001: 46-7.

5. word deafness

6. meaning deafness

7. aphasia

تشخیص کلماتی که شنیده‌اند، دچار مشکل هستند. در واقع آنها می‌توانند صدای سخنران را بشنوند ولی آن را همچون یک سخنرانی و همچون یک گفتار زبانی نمی‌شنوند. بنابراین این آسیب‌دیدگی به خاطر آسیب در توانش زبانی نیست، چرا که فرد توانایی صحبت کردن، نوشتن و خواندن را دارد، بلکه این آسیب‌دیدگی آسیبی در توانایی تجربه شنیداری است.^۱

بیماری دیگری که پتیت به بررسی آن می‌پردازد، ناشنوایی معنایی نام دارد. این بیماران مانند دسته قبلی بیماران توانایی صحبت کردن، خواندن و نوشتن را دارند، ولی برخلاف آنها می‌توانند کلماتی که شنیده‌اند را بازگو کنند و حتی حروفشان را بنویسند، ولی آنچه که می‌شنوند، برایشان معنا و محتوا ندارد. توانش زبانی و توانایی داشتن زبان در این بیماران مانند بیماران قبلی آسیب ندیده است، پس چگونه می‌توان این پدیده را تبیین کرد؟ پتیت معتقد است دیدگاه ادراکی برخلاف دیدگاه معرفتی می‌تواند تبیین خوبی از این پدیده به دست دهد.^۲ در دیدگاه ادراکی ناشنوایی معنایی بدین خاطر روی می‌دهد که ظرفیت شنیدن کلمات به صورت تفسیر شده در آنها تخریب شده است. در دیدگاه ادراکی، ما به عنوان افراد نرمال، کلمات را به صورت محتوادر می‌شنویم و اگر این ظرفیت تخریب بشود، آنگاه کلمات را همچون اصواتی بی‌معنا خواهیم شنید.^۳

دیوید هانتز^۴ نیز با مقایسه فهمیدن با دیدن به توضیح برخی دیگر از حالت‌های فهم اقدام می‌کند. دیدن به نظر او ویژگی‌هایی دارد که با ویژگی‌های فهمیدن مشترک است. برای دیدن یک چیز لازم است ما در موقعیت مناسبی برای دیدن آن چیز قرار بگیریم. دیدن به شرط عدم وجود موانع، برای ما ارادی^۵ نیست و ما نمی‌توانیم تصمیم بگیریم چیزی را که می‌بینیم، فرآیند دیدن خودکار و بدون آگاهی از جزئیات نیز قابلیت رخ دادن دارد و دیدن هرچند یک رخداد و اتفاق است اما عملی ارادی نیست. از نظر هانتز فهمیدن در تمامی

1. Pettit, 2010: 19-20.

۲. از نظر پتیت (۲۰۱۰) دیدگاه معرفتی برای تبیین چنین بیماری‌هایی تنها می‌تواند به نقص توانایی معنایی آنها متوسل شود، ولی نقص توانایی معنایی نمی‌تواند توضیح دهد پس چرا بیماران توانایی صحبت کردن، خواندن و نوشتن را دارند. به عبارت دیگر در دیدگاه معرفتی باید از نقص قوه زبانی این بیماران صحبت کنیم و نقص قوه زبانی در تمام اشکال مختلف شنیدن، صحبت کردن و خواندن یکسان است، یعنی در صحبت کردن بیمار نیز باید نقص وجود داشته باشد، در حالیکه اینگونه نیست و از این رو دیدگاه معرفتی نمی‌تواند چنین پدیده‌هایی را توضیح دهد.

3. Pettit, 2010: 21-22.

4. Hunter, 1998: 561-3.

5. voluntary

این ویژگی‌ها با دیدن دارای تشابه است و نیز همانطور که دیدن یک آگاهی مستقیم است، فهمیدن نیز همین‌گونه بوده و ما از آنچه می‌بینیم یا می‌فهمیم لزوماً آگاه هستیم.^۱ باربر معتقد است درباره تشابه فهمیدن با ادراک حسی باید محتاط بود چراکه می‌دانیم فرآیندهای روانی و عصبی این دو یعنی دیدن و فهمیدن متفاوت است.^۲ همچنین پر مارتین-لاف معتقد است عمل ذهنی فهمیدن قطعاً متفاوت از عمل ذهنی ادراک دیدن چیزی است.^۳ با این وجود میلیکان با این نظر مخالف است. هرچند معتقد است دیدن با ادراک گفتار تفاوت‌هایی دارند ولی معتقد است که این تفاوت‌ها به لحاظ کیفیت فرآیندهای روانی همسان هستند.^۴

۴- محل نزاع رویکرد ادراکی و رویکرد معرفتی

گفتیم تفاوت رویکرد ادراکی و رویکرد معرفتی در نسبت معرفت‌شناسانه‌ای است که فهم زبانی با شناخت برقرار می‌کند. به عبارت دیگر در رویکرد معرفتی فهم زبانی یک نوع شناخت است ولی رویکرد ادراکی فهم زبانی را از جنس ادراک حسی و نه نوعی شناخت می‌داند. حال پرسش این است تفاوت نگاه در این دو رویکرد از کجا نشات می‌گیرد. به این پرسش، با نگاهی دوباره به توصیفی که از پدیدار فهم زبانی ارائه دادیم پاسخ می‌دهیم. همانطور که پیشتر گفتیم، هنگام مواجهه با یک عبارت زبانی آن عبارت را فوراً می‌فهمیم.

۱. معرفت‌شناسانی که در مورد فهم کار می‌کنند نیز معتقدند فهمیدن شبیه دیدن یا به چنگ آوردن است (Grimm, 2011: 88-9 & Strevens, 2013: 5-6 & Zagzebski, 2001: 244)، به طور مثال گریم (2011) معتقد است لایه روانی فهمیدن، شبیه دیدن است. همچنین زاگزبسکی (2001: 246) فهمیدن را یک حالت شفاف و خودآگاه می‌داند. همانطور که هانتر (1998) نیز معتقد است کسی که به فهم یک عبارت می‌رسد، به صورت مستقیم و شفاف از فهمش آگاه است. بنابراین به طور خلاصه میان ویژگی‌های فهم زبانی و فهم از نظر معرفت‌شناسان شباهت‌هایی در برخی ابعاد وجود دارد. البته تفاوت‌هایی نیز مثلاً درباره چیستی موضوع فهم وجود دارد.

با این وجود، خارج از حوزه معرفت‌شناسی، برخی معتقدند فهمیدن دقیقاً همان شناخت است. مثلاً پر مارتین-لاف (1996: 21) معتقد است، شناخت، دقیقاً به همان معنای «فهمی داشتن» است که می‌توان به سیاق یونانیان به صورت استعاری آن را هم‌ارز مفاهیمی چون دیدن (seeing) یا به چنگ آوردن (grasp) دانست. همچنین مارتین-لاف (Ibid: 24) معتقد است موضوع فهم گزاره است. زاگزبسکی (۱۳۹۲: ۲۳۷-۲۴۰) نیز معتقد است در فلاسفه یونان مفهوم شناخت بسیار نزدیک به مفهوم فهم بوده است ولی هردو این مفاهیم با مفهوم توانایی همبسته بوده‌اند و همچنین موضوع فهم و نیز حتی شناخت نزد یونانیان، گزاره نبوده است.

2. Barber, 2013: 969.

3. Per Martin-Löf, 1996: 21

4. Millikan, 2004: 113-127

مثلاً هنگام خواندن متن یک کتاب، جملات کتاب را به محض مواجهه با آن‌ها می‌فهمیم. به عبارت دیگر ما نه تنها به هنگام فهم یک عبارت زبانی فرآیندهای شناختی و زبانی‌ای که ما را به فهم یک عبارت می‌رسانند مشاهده نمی‌کنیم، بلکه به نظر می‌رسد آگاهی مستقیمی از آنچه که می‌بینیم و یا می‌شنویم داریم. اما آن‌چنان که از مثال استنلی^۱ و یا مثال‌های دیگر می‌توانیم به طور شهودی نتیجه بگیریم، دانش زبانی ما و دانشی که از جهان داریم در فهم جملاتی که می‌شنویم و یا می‌بینیم دخالت دارند. این دخالت دانش زبانی و عمومی بعید است بدون طی فرآیندهای شناختی در فهم الان‌مان تاثیر داشته باشند.

بنابراین در اینجا با دو شهود روبرویم که از یک طرف به آنچه رویکرد ادراکی می‌گوید نزدیک است و از طرف دیگر به آنچه رویکرد معرفتی می‌گوید. در اینجا پاسخ هر دو رویکرد را برای توجیه شهودی که بر ضدشان است ذکر می‌کنیم.

دیدگاه معرفتی معتقد است این شهود که فرآیندهای شناختی نقشی در فهم زبانی ما ندارند، نه نشانه نداشتن شناخت و یا فرآیند کسب شناخت که نشانه‌ای از داشتن شناخت ضمنی^۲ از نحو و معنای جملات است. به عبارت دیگر، یک مدافع دیدگاه معرفتی می‌پذیرد که هنگام مواجهه با یک عبارت زبانی استنتاج آگاهانه‌ای از نحو، سمانتیک و بافت آن عبارت انجام نمی‌دهیم، ولی این آگاهانه نبودن دلیلی بر نبودن این فعالیت‌ها نیست بلکه این استنتاج عمدتاً ناآگاهانه و ضمنی است.

به طور مثال، اگر نظریه چامسکی صادق باشد، هر فرد با دانش زبانی متولد می‌شود و این دانش زبانی جهت فعال شدن تنها باید در محیط مناسب قرار بگیرد. دانش زبانی چامسکی آگاهانه نیست و همه افراد به صورت ضمنی از آن استفاده می‌کنند. باربر معتقد است دانش ضمنی چیزی جز نسب شناختی‌ای که کاربران زبان در آن سهیم هستند، نیست و البته ما باید بدانیم که هر پاسخی برای چستی این نسبت شناختی باید با یافته‌های علوم مغزی هماهنگ باشد و نه با شهودهای عرفی، یا سستی در معرفت‌شناسی که به این شهودهای عرفی بها می‌دهد.^۳

بنابراین دانش زبانی، چه از رفتار قابل مشاهده کاربران زبان کسب شود، و چه دانشی باشد که به وسیله چیزهای درونی مثل ژنتیک تعیین شود^۴ در هر دو حالت می‌تواند به صورت دانشی

۱. مثال استنلی: «پلیس دزد را دستگیر کرد. او ماسک زده بود».

2. tacit knowledge

3. Barber, 2013: 967-8.

4. Smith, 2009: 198.

ضمنی نگریسته شود و دلیلی باشد برای چرایی ندیدن فرآیندهای استنتاجی و شناختی در رسیدن به فهم زبان. بنابراین استنتاج زبانی که پایه‌ای برای فهم زبان فراهم می‌کند چنین نیست که ضرورتاً باید آگاهانه باشد.

به طور خلاصه رویکرد معرفتی به طور کامل این شهود که دانش زبانی و دانش عمومی در فهم زبانی الان‌مان نقش دارند، ارضا می‌کند و همچنین سعی دارد با ضمنی دانستن دانش زبانی، پاسخی برای این شهود که ما مستقیماً و فوراً و بدون دیدن فرآیندهای آگاهانه شناختی و استنتاجی عبارات زبانی را می‌فهمیم، فراهم کند.

اما رویکرد ادراکی از آنجا که معتقد است ما عبارت و اظهارات زبانی را محتوا دار می‌شنویم، به طور کامل می‌تواند این شهود را که ما به محض مواجهه با اظهارات زبانی آنها را می‌فهمیم ارضا کند، و تنها باید بررسی کنیم که این رویکرد درباره نقش دانش زبانی و عمومی در فهم زبانی الان‌مان، چه می‌تواند بگوید.

رویکرد ادراکی این نکته را انکار نمی‌کند که دانشی که از نحو و معنای زبان‌مان داریم نقش مهمی در فهم زبانی ایفا می‌کند. به عبارت دیگر دیدگاه ادراکی نقش توانش زبانی، یعنی دانش زبانی ما را انکار نمی‌کند، ولی نحوه دسترسی ما به این توانش زبانی را از نوع شناختی و استنتاجی نمی‌داند، بلکه آن را از نوع روانشناختی می‌داند.^۱

بنابراین محل نزاع دیدگاه ادراکی و شناختی در روانشناسانه و یا شناختی دانستن نقش توانش زبانی است. اگر توانش زبانی ما نقش شناختی داشته باشد، در واقع دسترسی ما به توانش زبانی از خلال فرآیندهای شناختی مثل استنتاج میسر می‌شود. در نتیجه ما نه به صورت مستقیم که به صورت غیر مستقیم و از خلال فرآیندهای استنتاجی با اظهارات و عبارات زبانی روبرو می‌شویم. اما در نگاه ادراکی توانش زبانی یک نقش روانشناسانه دارد و ما با عبارت‌های زبانی با واسطه فرآیندهای شناختی و استنتاجی آگاهانه یا ناآگاهانه روبرو نمی‌شویم، بلکه به صورت مستقیم از عبارت زبانی که می‌شنویم، آگاه هستیم. در واقع توانش زبانی همان نقشی را در فهم زبانی ما بازی می‌کند که قوه بینایی در دیدن اشیای اطراف‌مان بازی می‌کند و همانطور که نقش قوه بینایی، استنتاجی و شناختی نیست، نقش توانش زبانی نیز می‌تواند استنتاجی و شناختی نباشد.

1. Pettit, 2010: 3.

۵- فهمیدن همچون دیدن

با توجه به آنچه گفته شد در ادامه، به دو مسأله‌ای که پیش روی رویکرد ادراکی است می‌پردازیم. به طور خلاصه این دو مسأله این چنین قابل بیانند: مسأله اول این است که اگر فهمیدن همچون دیدن باشد، آنگاه چگونه ممکن است فردی در موقعیت فهمیدن یک عبارت زبانی قرار بگیرد ولی در عین حال به صورت خودکار به فهم یک عبارت زبانی نرسد. مسأله دوم نیز درباره نگاه رویکرد ادراکی به شناخت عمومی ما از جهان و نحوه دخالت آن در فهم یک عبارت زبانی است. به عبارت دیگر باید بررسی کنیم که این ادعا دقیقاً به چه معنایی می‌تواند باشد که ما آگاهی مستقیمی از عبارت‌های زبانی‌ای که می‌شنویم داریم، یا به عبارت دیگر، چگونه قرار است دانش عمومی‌ای که ما از جهان داریم در فهم عبارات زبانی الان‌مان مشارکت کند و با این وجود همچنان معتقد باشیم در این مشارکت فرآیندهای استنتاجی و شناختی، مداخلت ندارند.

همچنان که گفتیم فلاسفه مدافع رویکرد ادراکی معتقدند نزدیکترین راه برای توضیح فهم زبانی مقایسه آن با دیدن است. گفتیم مثلاً دیوید هاتر معتقد است همانطور که برای دیدن یک چیز لازم است ما در موقعیت مناسبی برای دیدن آن چیز قرار بگیریم، برای فهمیدن نیز ابتدا باید در موقعیت مناسب فهمی قرار داشته باشیم، یعنی در حالت دستیابی به فهم باشیم. فهمیدن مانند دیدن، برای ما ارادی نیست و ما نمی‌توانیم تصمیم بگیریم چیزی را که می‌فهمیم، نفهمیم. فرآیند فهمیدن مانند دیدن خودکار و بدون آگاهی از جزئیات نیز قابلیت رخ دادن دارد و در نهایت فهمیدن مانند دیدن هرچند یک رخداد و اتفاق است اما عملی ارادی نیست، بلکه یک آگاهی مستقیم است.^۱

حال فرض کنید دانشجویی در حال گوش دادن به سخنان استادش درباره فیزیک کوانتم است. با این وجود او به منظور گفته‌های استاد خود نمی‌رسد، او به شناخت درستی از نظریه‌ای که استادش توضیح می‌دهد دست نمی‌یابد. بنابراین فردی که استعداد فهمیدن دارد و همچنین در وضعیتی قرار دارد که می‌تواند به فهم گفته‌های استادش برسد، ممکن است به فهم درست آن گفته‌ها نرسد. بنابراین طبق تشابهی که رویکرد ادراکی میان فهمیدن و دیدن ترسیم می‌کند، دانشجو باید به طور خودکار اظهار استادش را بفهمد، ولی او مطلب را درست نمی‌فهمد.

در اینجا باید میان فهم آنچه گفته شده است با فهم نوعی جملات تفاوت بگذاریم. در واقع

1. Hunter. 1998: 563.

دانشجو ممکن است بتواند به صورت نوعی و فارغ از منظور استاد معنای جملات گفته شده را بفهمد، ولی منظور وی را از آنها نفهمد. اگر او حتی نتواند معنای نوعی جملات را بفهمد، می‌توان نتیجه گرفت که او استعداد و یا توانایی فهمیدن را ندارد و هر دو دیدگاه ادراکی و شناختی در این باره می‌توانند متفق باشند. اما اگر دانشجو منظور استاد را از آنچه گفته است نفهمد وضعیت چگونه خواهد شد.

دیدگاه معرفتی می‌تواند فرض کند دانشجو دانش عمومی لازم برای استنتاج درست از آنچه گفته شده است را ندارد و بنابراین او نمی‌فهمد. در واقع دانشجوی ما به شناخت معنای اظهار نمی‌رسد. دیدگاه معرفتی با توجه به اینکه دانشجو به شناخت نمی‌رسد، معتقد است فهمی نیز در اینجا وجود ندارد. در واقع از آنجاکه که ما یا شناخت داریم و یا نداریم و چیزی به نام شناخت اشتباه معنایی ندارد، چیزی به نام فهم اشتباه نیز معنایی نخواهد داشت. بنابراین دیدگاه معرفتی قائل به حالتی صفر و یکی از فهمیدن است و منظور این دیدگاه از فهم، تنها همان فهم درست است.

اما چنین چیزی با شهودهای ما در تضاد است چراکه ما می‌توانیم فهم اشتباه داشته باشیم و یا دچار سوء فهم شویم. این نکته را دیدگاه ادراکی بهتر می‌تواند توضیح دهد. در واقع از نظر دیدگاه ادراکی، ممکن است به فهم غلط برسیم، ولی با این وجود به فهم رسیده‌ایم. همانطور که ممکن است در دیدن یک شی اشتباه کنیم و آن را اشتباه ببینیم، یا به عبارت دیگر خطای حس داشته باشیم. در صورت داشتن خطای حس، شهود معتقد نیست که ما نمی‌بینیم بلکه دیدن در این حالت نیز اتفاق افتاده است، آن هم به صورت خودکار و غیرارادی. در مورد فهم نیز همین موضع را می‌توان اتخاذ نمود. عمل فهم در اینجا اتفاق افتاده است. دانشجو می‌فهمد، هرچند فهم غلطی دارد.

در واقع یک مزیت دیدگاه ادراکی به دیدگاه معرفتی این است که مجبور نیست فهم غلط یا سوء فهم را از حیطة فهم بودن خارج کند و فهم درست را تنها حالت فهم بداند. نتیجه‌ای که بر اساس آن باید صفت درست را در اضافه «فهم درست» زائد بدانیم و عبارت «فهم نادرست» را اساسا خود متناقض و بی‌معنا اعلام کنیم. این نتیجه‌گیری خلاف شهود در دیدگاه ادراکی نالازم است.

حال با این توضیحات، می‌توانیم به این پرسش پردازیم که دیدگاه ادراکی چگونه می‌تواند دانش عمومی ما از جهان را در فهم زبانی الان‌مان دخیل بداند و با این وجود معتقد باشد

فهمیدن نیازی به فرآیندهای استنتاجی آگاهانه یا ناآگاهانه ندارد.

فرض کنید در همان کلاسی که دانشجوی ما به فهم گفته‌های استاد نمی‌رسد، فرد دیگری به فهم حرف‌های استاد دست می‌یابد. اگر فهمیدن فرآیندی خودکار است چگونه ممکن است دو نفر که استعداد فهمی دارند و در وضعیت مناسب به فهم رسیدن قرار دارند، یکی به فهم درست و دیگری به فهم غلط برسد.

راه حل من در اینجا گسترش دادن مفهوم ظرفیت یا استعداد فهمی است. ما دلیلی نداریم که حتما استعداد یا ظرفیت فهمیدن را یک توانایی صلب و غیر قابل تغییر در نظر بگیریم. بلکه می‌توان آن را یک وضعیت انعطاف‌پذیر به حساب آورد. دانشجویی که نمی‌فهمد ظرفیت یا استعداد فهمی فیزیکی کوانتم یا استعداد فهمی را داشت و در وضعیت فهمی مناسبی هم قرار گرفت، آنگاه قطعا حالت فهمی به معنای رسیدن به فهم گفته‌های استادش در او ایجاد می‌شد. اجازه بدهید بازهم با مثالی از دیدن منظورمان را روشن‌تر کنیم:

فرض کنید شما تکه‌ای از آهن می‌بینید و در نتیجه شما توانایی دیدن آهن به صورت نوعی آنرا دارا هستید. حال فرض کنید این تکه از آهن، وسیله‌ای است به نام «چاکارنو»، چاکارنو، یک وسیله نقلیه است و انسان‌های دویست سال آینده از آن استفاده می‌کنند. آن انسان‌ها این وسیله را در تونل زمان جابه جا کرده‌اند تا به زمان شما برسد و شما الان با آن روبرو شده‌اید. در این حالت چیزی که شما می‌بینید چاکارنو نیست، هرچند در وضعیت دیدن مناسب آن قرار دارید. حتی ممکن است بتوان فرض کرد که جنس چاکارنو اصلا آهن نیست، بلکه ماده‌ای است که هنوز در زمان ما اختراع نشده است. پس شما چه می‌بینید؟ تنها یک چیزی که شبیه تکه آهنی است که می‌شناسید را می‌بینید. در واقع شما ظرفیت یا استعداد دیدن چاکارنو را ندارید، هرچند استعداد دیدن یک تکه آهن را دارید.

بر این اساس، در مثال دانشجو نیز می‌توان گفت که دانشجو ظرفیت یا استعداد فهمیدن اظهارات استادش را ندارد، هرچند استعداد فهمی شنیدن جملات زبانی به صورت نوعی را دارا است. ولی دانشجویی که حرف‌های استادش را می‌فهمد استعداد فهمی شنیدن آن حرف‌های فیزیکی را دارد. همانطور که انسان‌های دویست سال آینده ظرفیت و استعداد دیدن چاکارنو را دارند. در همه این حالات، عمل دیدن یا فهمیدن غیر ارادی است و خودکار اتفاق می‌افتد. آنها نمی‌توانند چاکارنو را چاکارنو نبینند، همانطور که دانشجویی که استعداد فهمی شنیدن

حرف‌های استادش را دارد، نمی‌تواند آن حرف‌ها را نفهمد. این توضیح با شهود ما هم‌خوانی بالایی دارد. مثلاً این نکته را در نظر آورید که آیا شما ماشینی را که هر روز با آن سرکار می‌روید، یک تکه آهن می‌بینید یا یک ماشین؟ به نظر می‌رسد کمتر کسی آن را تکه آهن می‌بیند. هرچند می‌توان حدس زد انسانی که تا حالا ماشین ندیده است، ماشین شما را نه ماشین بلکه یک تکه آهن ببیند. شاید کسی اعتراض کند و بگوید می‌توان ماشین را یک تکه آهن دید. پاسخ ساده است، اگر بتوان چنین کاری کرد، آنگاه شما خودتان را در وضعیت دیدن یک تکه آهن گذاشته‌اید و دیگر آن ماشین را، ماشین نمی‌بینید، بلکه تکه آهن می‌بینید. مانند مثال اردک-خرگوش ویتگنشتاین، زمانی که اردک می‌بینیم، دیگر خرگوشی وجود ندارد و بالعکس. به طور خلاصه به نظر می‌رسد دیدگاه ادراکی در مورد فهم‌های غلط و سوء فهم، تبیین بهتری از دیدگاه معرفتی دارد و می‌تواند شهودهای ما را به حمایت خود بطلبد. همچنین این دیدگاه می‌تواند نقش شناخت عمومی ما از جهان را در فهم‌های زبانی اکنون مان، بدون توسل به فرآیندهای استنتاجی و با گسترش مفهوم استعداد فهمی تبیین کند. در واقع جایگاه معرفتی شناخت عمومی در مفهوم استعداد فهمی است. با شناخت پس‌زمینه‌ای مان از جهان وارد یک موقعیت، چه زبانی و چه غیر زبانی، می‌شویم و آن موقعیت یا عبارت را می‌فهمیم. بنابراین نیازی به توسل به استنتاج از شناخت عمومی برای فهم زبانی اکنون مان نیست. به عبارت دیگر، شناخت پس‌زمینه‌ای یا عمومی مان مانند یک عینک است که با آن عینک، با یک عبارت جدید روبرو می‌شویم، و از درون شیشه آن عینک، جهان را می‌بینیم. بنابراین به طور خود به خود شناخت عمومی و پس‌زمینه‌ای ما از جهان - که در استعاره عینک قابل مشاهده است - در مفهوم استعداد یا ظرفیت فهمی ما وجود دارد.

۶- برخی اعتراض‌ها به دیدگاه ادراکی

در اینجا سه اعتراض به دیدگاه ادراکی را طرح خواهیم کرد و نشان خواهیم داد بدون پاسخ مناسب، دیدگاه ادراکی نمی‌تواند به صورت مناسبی تبیین کند چگونه به فهم یک عبارت زبانی می‌رسیم.

اولین اعتراض را می‌توان اینگونه بیان کرد که دیدگاه ادراکی معتقد است برای فهم یک عبارت زبانی باید در وضعیت مناسب فهمی قرار داشته باشیم. اما معترض می‌تواند بگوید که

در وضعیت مناسب فهمی، شرطی بسیار سهل‌گیرانه‌ای است و نمی‌تواند هدف دیدگاه ادراکی در تبیین چگونگی به فهم رسیدن یک عبارت زبانی را برآورده کند. مثلاً می‌توان فرض کرد از فردی بپرسند چگونه می‌توان ثروتمند شد و این پاسخ را بشنوند، در «وضعیت مناسب ثروتمند شدن» باید قرار داشت. در واقع برای حصول هرچیزی می‌توان گفت که باید در وضعیت مناسب حصول آن چیز قرار داشت. یک مدافع دیدگاه ادراکی این اعتراض را چگونه پاسخ خواهد داد.

اگر بخواهیم همدلانه به دیدگاه ادراکی نگاه کنیم، یک پاسخ ممکن این خواهد بود که از محتوای نوشته‌های طرفداران دیدگاه ادراکی، تنها جنبه سلبی وضعیت مناسب فهمی قرار داشتن، منظور است. بدین معنا که اگر شرایطی که مانعی برای به فهم رسیدن است، وجود نداشته باشد، آنگاه به صورت خودبه‌خودی فهم یک عبارت زبانی اتفاق می‌افتد. بنابراین مانند ادراک حسی‌ای مانند دیدن که اگر مانعی وجود نداشت، و در وضعیت دیدن قرار داشتیم، آنگاه عمل دیدن رخ می‌دهد. برای فهم هم همینگونه است. اگر مانعی برای شنیدن یک صوت زبانی نباشد، مثلاً صدا برسد، گوش‌هایمان را نگیریم و... و همچنین مانعی به لحاظ روانشناختی نیز وجود نداشته باشد، مثلاً توجه‌مان به چیزی که می‌شنویم معطوف باشد، فکرم‌مان درگیر چیز دیگری نباشد و...، آنگاه عبارتی که می‌شنویم را به صورت اجباری می‌فهمیم.

بنابراین در مثال ثروتمند شدن می‌توان گفت اگر موانعی برای به ثروت رسیدن وجود نداشته باشد و اگر کسب ثروت عملی غیرارادی و خود به خودی باشد، آنگاه همینکه در وضعیت ثروتمند شدن قرار داشته باشید، ثروت را کسب خواهید کرد. پس به طور خلاصه اگر برای رسیدن به X مانعی وجود نداشته باشد و فردی در وضعیت رسیدن به X باشید و اگر X به صورت خودبه‌خودی و غیر ارادی اتفاق بیفتد، آنگاه آن فرد به X خواهید رسید.

آیا این پاسخی قانع‌کننده به معترض است؟ به نظر می‌رسد این پاسخ قدرت اعتراض مزبور را کم می‌کند، ولی به طور کامل آن را رفع نمی‌کند. چرا که اولاً در وضعیت مناسب فهمی قرار گرفتن را فقط به لحاظ سلبی لحاظ کردیم. معترض می‌تواند همچنان پافشاری کند که تنها با تعیین ملاک‌های سلبی ما به فهم یک عبارت زبانی نمی‌رسیم و باید وجه ایجابی نیز روشن شود و توضیح داده شود که بسترهای مناسب برای رسیدن به فهم یک عبارت زبانی چیست. و ثانیاً حتی اگر در وضعیت مناسب فهمی قرار داشتن را به صورت سلبی نیز ببینیم، باز باید روشن شود که منظورمان از نبودن موانع چیست. نبودن موانع روانشناختی (مثل نقص توجه)

منظور است یا نبودن موانع محیطی (مثل سروصدای زیاد در محیط). اگر منظور روانشناختی است آیا وضعیت روانشناختی یکسانی برای همه افراد منظور است یا فرد به فرد تفاوت دارد. بنابراین یک مدافع رویکرد ادراکی باید بتواند در وضعیت مناسب فهمی قرار داشتن را به صورت روشن بیان کند.

از اینجا به دومین اعتراض خود می‌رسیم. حتی اگر طرفدار دیدگاه ادراکی بتواند به صورت روشن بیان کند که در وضعیت مناسب فهمی قرار گرفتن، چیست بازهم نمی‌تواند برخی فهم‌های زبانی ما را توضیح بدهد. گفتیم شهود از این توصیف حمایت می‌کند که ما به محض مواجهه با عبارات زبانی آنها را می‌فهمیم ولی از طرف دیگر ما هنگام مواجهه با جملات مبهم، مثل بسیاری از اشعار به محض مواجهه با آنها فهم مبهم یا شبحی از آنها داریم. برای روشن کردن فهم‌مان از آن شعر یا عبارت مبهم، به تامل می‌پردازیم و با استفاده شناخت پیش‌زمینه‌مان سعی می‌کنیم به فهمی از آن عبارت برسیم در واقع برای فهمیدن عبارات مبهم، به طور روشنی از دانش پیشین‌مان کمک گرفته و برای رسیدن به فهم عبارت دست به استنتاج می‌زنیم. بنابراین شاید دیدگاه ادراکی بتواند تبیین مناسبی از ادراک شنیداری عباراتی که برای‌مان روشن هستند، بدست بدهد، ولی در مورد عبارات مبهم که نیازمند تفکر برای فهم آن‌ها هستیم، تبیین مناسبی ندارد.

به طور خلاصه، به نظر می‌رسد توجیه دیدگاه ادراکی برای فهم زبان در مورد عباراتی که آشنا هستیم و یا عبارات پرکاربرد زبانی قابل قبول است. ولی می‌دانیم ما می‌توانیم بی‌شمار جمله خلاق و تازه‌حال نادیده را بفهمیم. دیدگاه ادراکی تبیین روشنی از اینکه چگونه می‌توان این جملات ناشنیده، را فهمید به دست نمی‌دهد، همانطور که در اعتراض قبل گفتیم، دیدگاه ادراکی نگاه روشنی به در وضعیت مناسب فهمی قرار داشتن ندارد. به نظر می‌رسد تبیین روشنی از مفاهیم مورد استفاده این دیدگاه شاید بتواند به این اعتراضات پاسخ دهد. در صورتیکه حداقل دیدگاه معرفتی با توسل به فرآیندهای استنتاجی، می‌تواند تبیین مناسب‌تری از فهم عبارات جدید به دست دهد.

و در نهایت اعتراض سوم ما به دیدگاه ادراکی فراخوان شهودهایمان در فهم زبان دوم بر علیه این دیدگاه است. هنگام یادگیری زبان دوم، به خصوص زمانیکه تسلط کافی به زبان دومی که در حال یادگیری آن هستیم نداریم، فرآیندهای استنتاجی برای فهم یک عبارت زبانی را مشاهده می‌کنیم. ما برای فهم یک عبارت زبانی، در زبان دوم‌مان، معنای کلمات به زبان مادری و همچنین گرامر زبان دوم را برای فهم یک عبارت به خدمت می‌گیریم. به عبارت

دیگر ما به محض مواجهه با یک عبارت به زبان دوم آن را نمی‌فهمیم، بلکه پس فرآیندهای استنتاجی با کمک گرامر و معنای کلمات است که به فهم عبارت زبانی می‌رسیم. حال اگر از افرادی که تسلط کافی بر زبان دوم‌شان داریم، بخواهیم توصیفی از فهم یک عبارت زبانی در آن زبان بدهند، توصیف‌شان بسیار شبیه به توصیف فهم یک عبارت در زبان مادری است. به عبارت دیگر بسیاری از عبارات زبانی را به محض مواجهه می‌فهمند. این مطلب می‌تواند شاهدهی بر علیه دیدگاه ادراکی و به نفع دیدگاه استنتاجی باشد. ما هنگامی که تسلط کافی به زبان نداریم، فرآیندهای شناختی و استنتاجی برای فهم یک عبارت زبانی را مشاهده می‌کنیم و هنگام تسلط به آن زبان به نظر می‌رسد این فرآیندها درونی شده است و بسیار سریع اتفاق می‌افتد و نه اینکه این فرآیندهای شناختی حذف شده باشند. اما دیدگاه ادراکی نکته‌ای درباره چرایی مشاهده فرآیندهای استنتاجی برای فهم عبارت در زبان دوم، به خصوص زمانی که به آن زبان مسلط نیستیم، نمی‌تواند ذکر کند.^۱

۷- نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان دادیم که دیدگاه معرفتی، در برابر نوعی شناخت بودن فهم زبان، آسیب‌پذیر است. همچنین این دیدگاه برای تبیین این شهود که چرا به محض مواجهه با یک عبارت زبانی آن را می‌فهمیم با دردسر روبرو می‌شود. از طرف دیگر دیدگاه ادراکی گرچه می‌تواند برخی شهودهای ما را تبیین کند ولی با این مشکل روبرو است که برخی مفاهیم به کار رفته برای توجیه وجه ایجابی این دیدگاه از روشنی لازم برخوردار نیست. همچنان این دیدگاه نمی‌تواند تبیین خوبی برای فهم عبارات مبهم و عبارات زبانی در زبان دوم به دست بدهد. به نظر می‌رسد هر کدام از دو دیدگاه ادراکی و معرفتی بخشی از شهودهای ما درباره فهم زبان را تبیین می‌کنند و می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. اما اینکه چگونه می‌توان این دیدگاه متضاد را در کنار هم نشان داد، نیاز به پژوهش بیشتری دارد و شاید باید از دیدگاه سومی حمایت کنیم که بتواند مزایای این دو دیدگاه را با یکدیگر جمع کند. نکته‌ای که در اینجا می‌خواهم بیشتر بر آن تاکید کنم نقشی است که دانش عمومی ما از

۱. یک راه دفاع از دیدگاه ادراکی در مقابل این اعتراض آن است که زبان دومی که در اینجا از آن یاد شده، از جنس زبان اول و یا حتی زبان ندادند. اما برای دفاع از چنین موضعی دیدگاه ادراکی باید روشن کند تفاوت میان زبان مادری و زبان دوم دقیقاً چیست.

جهان در فهم الان‌مان از یک عبارت زبانی دارد. این نقش در دیدگاه ادراکی، در قالب ظرفیت یا استعداد فهمیدن می‌تواند توضیح داده شود. در این مقاله سعی کردیم نشان بدهیم، که مفهوم ظرفیت یا استعداد فهمیدن ضرورتاً مفهومی زیستی و صلب و غیر قابل تغییر نیست، و می‌تواند مفهومی منعطف باشد. همانگونه که در هنگام دیدن یک شی دانش عمومی ما از جهان در دیدن آن شی تأثیر گذار است، در مورد فهمیدن یک عبارت زبانی نیز دانش عمومی ما از جهان تأثیر گذار است. و مهمتر از آن همانطور که در ادراک یک شی، تأثیرگذاری دانش عمومی، لزوماً منحصر به فرایند استنتاجی و شناختی نیست، در فهمیدن یک عبارت زبانی هم می‌توان همین برخورد را با دانش عمومی‌مان از جهان داشت. به نظر می‌رسد گسترش مفهوم استعداد و ظرفیت فهمیدن به شناخت‌های پیشین ما از جهان، هم می‌تواند نقش آنها را در فهمیدن یک عبارت زبانی توضیح بدهد و هم نشان بدهد که برای تبیین این نقش دانش عمومی و پیش‌زمینه‌مان از جهان تنها راه‌حل استفاده از فرآیندهای استنتاجی و شناختی نیست. اینکه دقیقاً مکانیزم تأثیرگذاری دانش عمومی در فهم یک عبارت زبانی چگونه است، و دقیقاً چه مشابهت‌هایی میان این مکانیزم در فهمیدن یک عبارت زبانی و دیدن یک شی وجود دارد، می‌تواند موضوعی برای پژوهش‌ها بعدی باشد.

فهرست منابع و مآخذ

- زاگزبسکی، لیندا، معرفت‌شناسی، ترجمه کاوه بهبهانی، تهران: نشر نی، ۱۳۹۲.
- Barber, A. "Understanding as Knowledge of Meaning" in *Philosophy Compass* 8/10: 964-977, 2013.
- Grimm, S. "Understanding" in *The Routledge Companion to Epistemology*, (Eds) Sven Bernecker and Duncan Prichard, London and New York: Routledge, pp 84-95, 2011.
- Hunter, D. "Understanding and belief" in *Philosophy and Phenomenological Research*, 58(3), 559-580, 1998.
- Longworth, G. "Some models of linguistic understanding" *Baltic International Yearbook of Cognition, Logic and Communication*, 1-56, 2009.
- Longworth, G. "Linguistic understanding and knowledge" in *Nous*, 42(1), 50-79, 2008.
- Martin-Löf, P. "On the meanings of the logical constants and the justifications of the logical laws" in *Nordic journal of philosophical logic*, 1(1), 11-60, 1996.

-
- Millikan, R. G. *Varieties of Meaning: The 2002 Jean Nicod Lectures*, Cambridge, Mass.: MIT Press, 2004.
 - Pettit, D. “On the epistemology and psychology of speech comprehension” in *Baltic International Yearbook of Cognition, Logic and Communication*, 5(1), 9, 1-43, 2010.
 - Pettit, D. “Why knowledge is unnecessary for understanding language” In *Mind*, 111(443), 519-550, 2002.
 - Pettit, D. R. *Understanding language* (Doctoral dissertation, Massachusetts Institute of Technology), 2001.
 - Sanford, A. J., & Sturt, P. “Depth of processing in language comprehension: Not noticing the evidence” In *Trends in cognitive sciences*, 6(9), 382-386, 2002.
 - Smith, B. C. “Speech Sounds and the Direct Meeting of Minds” in *New Philosophical Essays*, 183- 210, 2009.
 - Strevens, M. “No understanding without explanation” in *Studies in history and philosophy of science Part A* 44.3, 510-515, 2013.
 - Stanley, J.” Hornsby on the Phenomenology of Speech” In *Aristotelian Society Supplementary Volume* (Vol. 79, No. 1, pp. 131-145). The Oxford University Press, 2005.
 - Zagzebski, L. “Recovering understanding” in *Knowledge, truth, and duty: essays on epistemic justification, responsibility, and virtue*, 235-252, 2001.

Perceptual and Epistemic Views About Language Understanding; A Critical Study

*Abolfazl Sabramiz**
*Mohammad Ali Ejeii***

Abstract

There are two main theories about the nature of language understanding and its properties: perceptual and epistemic. Epistemic view believes that understanding a phrase is nothing but knowing its meaning. But perceptual view believes that to understand a bit of language is just like perception. This article introduces these two approaches and tries to examine them. As we try to show, language understanding in epistemic view is not in fact a kind of knowledge. For example, understanding a bit of language could be compatible with luck. Also, there are some similarities between understanding a bit of language and seeing a thing. For instance, understanding language is an automatic state like seeing a thing. Besides, we understand a bit of language interpreted and with content, just like seeing a thing. Although, epistemic view has some advantages. For example, epistemic view can explain the cognitive and inferential role of general and linguistic knowledge in understanding a bit of language. In this paper, we try to show that our linguistic knowledge in perceptual view has a psychological role, and our general knowledge of world can account a part of our understanding dispositional in understanding a bit of language, so we do not need a cognitive and inferential explanation for linguistic understanding, necessarily. In short, the perceptual view has some advantages but the view encounters with some challenges: first, the process of understanding a bit of language is not clear, conceptually. Second, the perceptual view cannot explain how we do understand a sentence or phrase in second language. Finally, this approach cannot explain how we understand a new sentence and ambiguous phrase.

Keyword: understanding language - perceptual view - epistemic view – knowledge- seeing.

* PhD Student in Philosophy, faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan.

Email Address: sabramiz@gmail.com

** Professor of Philosophy, faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan.

Email Address: ejeiima4@gmail.com